

دکتر علی اصغر حریری - پاریس

تفکیک تاریخ از افسانه و افسون

این نکته که در کتاب «تاریخ کشیشان» اوسیبوس قیصرانی است (متوفی در سال ۲۸۲ قبل از هجرت) آشکارا مینمایاند که رومیان نیز صد سال بعد از سابور ذوالجنود (سابور بن اردشیر) بتوسط ارامنه از طرز تاریخ نگاری ایرانیان مطلع شده و خواسته اند تاریخی بطرز تاریخ ساسانی برای خود بسازند ولی موفق شدن ایشان چنانکه باید مسلم نیست. و بهر حال این طرز تاریخ نگاری هم تنها در دولت سلسستان ویا بقول فرنگیان «امپراطوری شرقی» معمول شد و حال آنکه «امپراطوری غربی» یعنی ایتالیا و اروپای غربی بحال قدیم بماند. پس از زوال «امپراطوری غربی» در زمان فیروز بن یزدجرد مردم آن دیار تاریخ داری (بطرز ساسانی) را نیاموختند سهل است بل روز شماری (بطرز قدمای روم) را هم فراموش کردند و همچنان بی تاریخ بماندند تا اینکه در زمان جنگهای معروف به صلیبی (عهد ایلخانان مغول) تاریخ هجری مسلمانان را تقلید کردند و تاریخ و مبداء میلاد را ساختند و در عهد شاه عباس کبیر هم از روی زیج میرزا الخ بیگ و زیج خواجه نصیرالدین طوسی سال خود را تصحیح نمودند و باین عمل اصلاح غرغوریوس گویند (بنام غرغوریوس کاهن اعظم) و این اصلاح در سال ۹۹۰ هجری واقع شد یعنی ۱۸ سال بعد از وضع تاریخ جلالی. مرحوم رشید یاسمی در مطلع یکی از فہلوئیات منسوب به بابا طاهر (الف قدم که در الف آمدستم) کلمه «الف» را سال هزارم میلاد مسیح پنداشته و آنرا تاریخ تولد بابا طاهر میدانند. و حال آنکه در ایران علی الخصوص در هزار سال پیش از این مبداء میلاد مسیح را کسی نمیدانست و نمیتوانست هم بداند زیر بدایلی که ذکر کردیم در آن عصر هنوز تاریخ میلادی وضع نشده بود مگر اینکه آنرا هم از معجزات و کرامات بابا طاهر عریان همدانی که او را «همدان» میخوانند بدانیم و گر نه امت مشهور به «اروپائی» مدت هزار سال در محض محض مزیت و هیچگونه تاریخ درستی نداشت تا آنکه در نتیجه معاشرت با علمای اسلام کم کم بعالم علم و تمدن آشنا شد، ولی اروپائیان همیشه از بی تاریخی شرمند و سرافکنده بودند، تا سرانجام بتوسط یک کشیش ماهر انگلیسی موسوم به اوسریوس **Usserius** «تاریخ اروپا» را اختراع کردند.

هم امروز در بعضی از ابنیه و کلیساهای قدیم (مثلا در کلیسائی که در جنوب ایتالیا واقع است) تاریخهایی بنظر میرسد که در آن ماه رومی بقید مبداء هجری ثبت شده است و این خود بنتهایی برهان بزرگی بر قدمت و اصالت تاریخ هجری تواند بود.

اگرچه علمای فرنگ را دیگر یارای انکار نیست که مبداء میلاد در زمان جنگهای صلیبی وضع شده است ولی ننگ بی تاریخی ماسبق را نیز بر خود هموار نمیتوانند کرد و بدان خرسندند که پیش از آن تاریخ نشانہهایی داشته اند که باصطلاح رومیان اند کسیون **Indictio** نامیده میشود. اساس اند کسیون بر نشانہهایی بود که در هر چند سال یکبار تبدیل میشد، و اینکه آن علامتها را نمیتوان مبداء تاریخی قرار داد خود فرنگیان نیز میدانند ولی تجاهل میکنند. نشانہ های مزبور دولت بدولت و شهر بشهر و عهد بعهد بر حسب اغراض جهال و اطماع جبار و دواعی ملوک الطوائف

ایشان تغییر میکرده است چنانکه دورهٔ تبدیل آن در جایی دوسال و در جای دیگری پنج سال و در نقطه‌ای شش سال و در شهری ده سال و در محل دیگری دوازده سال بوده است. عجب‌تر اینست که تا دو بیست سال پیش از این حتی رأس‌السنة ایشان نیز متحد نبود. مثلاً آغاز سال در کشوری در ماه مارس، در کشوری دیگر در ماه آوریل و همچنین در ممالک دیگر در ماه اکتبر و یا در ماه ژانویه همی بود و این اختلاف تا بد آنجا میرسید که حتی در داخلهٔ مملکت فرانسه در زمان واحد در پاریس سال ۱۷۱۲ و در شهر اورلئان Orleans سال ۱۷۱۱ بوده است و از همینجا اختلافات تاریخ را در میان بلاد مختلف ممالک دیگر اروپا به آسانی میتوان سنجد.

بنابراین هیچ شکی نیست که تا اندکی قبل از انقلاب فرانسه هیچ تاریخی بشمار مبداء « میلادی » اروپائیان بهیچوجه من‌الوجه مورد اعتماد نیست. معیناً امروزه دولت انگلستان میخواهد که بدست دستگاه « یونسکو » Unesco این تاریخ میلادی را بر همه ملل روی زمین تحمیل بکند و بسیار اسف‌آور است که از جملهٔ ممالک مشرق زمین مصر و ترکیه و هند آن تاریخ را پذیرفته اند ولی جای شکر باقی است که افغانستان و ایران هنوز بزیر بار نرفته‌اند و بسال شمسی هجری جلالی تاریخ نگاه میدارند و باین وسیله آبروی تمدن کهن سال ما و سنت اسلام محفوظ مانده است. اگرچه تاکنون یک بار دسته‌ای از جهال در صدد برآمدند که اصلاح غرغوریوس را شامل‌گانه شماری ایرانی نمایند و ماههای ایرانی را با ماههای فرنگی تطبیق دهند و در هر چهار سال یک روز بر عدهٔ ایام سال بیفزایند ولی خوشبختانه هنوز در ایران ریشهٔ مردم با کمال قطع نشده است و استاد محترم **آقای سید جلال‌الدین طهرانی** بفریاد برآمد و نقص آن عمل را آشکار نمود. برای آنکه تاریخ صحیح چنین ایجاب میکند که گذشته از سالهای کیسه دار که یکبار در هر چهار سال قرار دارد در هر سی و سه سال نیز باید یک بر شمارهٔ روزهای سال افزوده شود و این امر در اصلاح غرغوریوس پیش‌بینی نشده است و نقص تقویم اروپائی را مدلل میدارد. بهر صورت تصور میکنم که در سایهٔ اهتمام آقای سید جلال طهرانی تاریخ جلالی ایرانی از دستبرد اجانب مصون ماند. مگر اینکه روزی مردم جاسوس و بی‌شرم که نمایندگان یونسکو در ایران باشند تاریخ بی اساس فرنگی را بر ملت نجیب ایران تحمیل بکنند و از ارباب خود پاداش خدمات خود را بعالم « دانش و فرهنگ » دریافت دارند. چنانکه چندی پیش از این کتاب تاریخ سرتاسر مزخرف سرپرسی سایکس انگلیسی را بفارسی بسیار زشت و مغلوط ترجمه کرده بحساب ازت فرهنگ ایران بعلیهٔ طبع آراستند (و حال آنکه خود علمای انگلیسی نیز بی قدری و بی مایگی آن کتاب را اذعان دارند) ولی برای چاپ کتب مفید هیچ توجهی نمیشود (۱). اکنون هم بودجهٔ مخصوص چاپ کتب تاج‌چهارسال منحصر بترجمهٔ طبع دایرة المعارف اسلامی (Encyclopedie de L'Islam) شده است که بنظر بنده ترجمه و طبع آن کتاب برای ایران چندان مفید نتواند بود، چه مطالب آن غالباً مربوط بممالک دیگر و تقریباً منحصر بتاریخ ممالک عثمانی و ممالک عربی افریقا و شامات و مصر و مملکت هندوستان است و آن قسمت جزئی که مربوط بایران است بسیار ناقص و مختصر و مغلوط است و جمماً بدویست صفحه هم نمیرسد، در صورتیکه مجموعهٔ آن کتاب در چهار مجلد و یک ضمیمه است و هر یکی از آن مجلدات اقل سه کیلوگرام وزن دارد، و چون کتاب مزبور بالنسبهٔ فرانسه و انگلیسی و عربی و ترکی موجود است و هر ایرانی با امواتی لافل یکی از این زبانها را میداند

۱ - ممکن است ترجمهٔ آقای فخرداعی دارای نقائصی باشد ولی در اینکه این پیر مرد فاضل نیت خدمت دارد تردید نیست و در انتخاب کتاب هم بر او بحثی نه. (مجلهٔ یفا)

میتواند از آن استفاده بکند و حاجتی بترجمه فارسی آن نیست. گذشته از این ناشران آن کتاب هم برای طبع جدید مشغول تجدید نظر درمندرجات آن هستند و بهتر آن بود که وزارت معارف اندکی دست نگاه میداشت تا چاپ تازه آن بیرون آید و آنگاه دست بکار میزد (۱).

اگر حقیقه میخواستند برای استفاده طلاب و محققان کتابی در آن زمینه منتشر نمایند ترجمه و طبع کتاب آلمانی « کروندریس در ایرانشین فیلولوژی (Grnudriss der Iranischen Philogie) » بسی اصلح بود که از طرفی تمام مطالب آن هم راجع بایران است و هم بسیار دقیق و مفید، و از طرف دیگر طلاب ایرانی و حتی مدعیان عناوین استادی و دکتری غالباً زبان آلمانی را نمیدانند و مستقیماً از این کتاب استفاده نمیتوانند بکنند. شاید دستگاه یونسکو که در حکم امروز دیکتاتور تألیف و ترجمه و انتشار و خرید (وبعداً قرائت و مطالعه) کتاب شده ترجمه و طبع کتابهای آلمانی را جایز نمایند!

هم اکنون شصت و هفتاد نفر « مورخ » فرنگی با اشاره انگلیس در یونسکو (که در عالم علم و ادب همان مقام را ندارد که دادگاه لاهه در زمینه عدالت) گرد آمده اند و میخواهند که تاریخ نوینی بسلیقه انگلیس ابداع و برغافلانی که از طریق وسوسه و سفسطه عضو یونسکو شده اند تحمیل کنند، و جز آن کتاب کلیه تواریخ دیگر را بنام تاریخ « بومیان » و غیرمتدنان و بازماندگان اسفل السافلین منفی دارند و تعلیم آنها تحریم نمایند. هنوز برای علم گردانان یونسکو و مترجمانی از قبیل و دیگران روزهای خوش درپیش است تا آن کتاب « تاریخ بین المللی » جدید را که اعلى علین یونسکو الهام خواهند فرمود از انگلیسی بفارسی برگردانند!



توضیح کلمه اسطوره مارا از یونان به یونسکو کشاند. اینک برای روشن کردن تاریخداری و تاریخ نگاری و چگونگی آن دیگر بار بایران قدیم باز میگردیم.

زایچه سابور بن اردشیر را که پیش از این نگاشتیم از روی نسخه خطی کتاب القرائات و تعابیل سنی العالم تألیف شیخ ابوعلی احمد عبد الجلیل سجزی منجم بدست آوردیم. خود سجزی نیز آنها از کتب قدیم دوره اسلامی گرفته است و ماخذ اصلی آن کتب جاماسمی و کتابهای دیگری نظیر آن است. سجزی علیه الرحمه که معاصر صفاریان بوده نخست فهرست تمام ملوک ساسانی را بازایچه هر یکی در کتاب خود آورده سپس زایچه خلفای اسلامی را تا عهد موسی الهادی پدر هرون الرشید بضمیمه زایچه کلبه و قابع مهم دوره اسلامی وارد کرده است.

چنانکه گفتیم سابور بن اردشیر در سال ۳۸۲ پیش از هجرت و بقیاس فرنگیان در ۲۴۱ بعد

۱ - نویسنده مقاله چون سالیان درازست در ایران نبوده درباره وزارت معارف تصوراتی

عجیب دارد!

آقای عزیز! دستگاه معارف ایران را امروزه کسانی میگردانند که یک صفحه کتاب فارسی را درست نمیتوانند بخوانند، آن وقت شما توقع دارید که تشخیص دهند کدام کتاب برای ترجمه مفید هست یا مفید نیست؟ اصلاً کسی نیست که این حرف ها را بفهمد، یا بخواهد بفهمد، و یا در این مراحل سیر کند. از کتابهایی که برای بزرگها تألیف میشود بگذرید مگر کتابهای دبستانی را که برای فرزندان بیگانه تنظیم کرده اند نمی بینید؟ عده ای هستند که اوامری را اطاعت میکنند و یاداش صاحب تمول و مقام میشوند و بریش هر معارف خواه و معارف جوی احق میخندند! (مجله یقنا)

از میلاد مسیح بر تخت نشست و بهدایت حکمای هند دارالعلم جندی سابور را درخوزستان بنیاد نهاد و او نخستین پادشاه ساسانی است که اثر بزرگی از خود بیادگار گذاشت که نخست در تاریخ ایران و پس از آن در تاریخ اسلام اهمیت شایانی پیدا کرد و آن بستن زیج مشهور به «زیج شهریاران» است که در ۳۵۸-۳۵۹ شمسی قبل از میلاد مسیح صورت گرفت. (تاریخ زیج شهریاران را جناب آقای سید حسن تقی زاده از کتاب قانون مسعودی تألیف ابوریحان بیرونی - نسخه کتابخانه دولتی برلین پیدا کرده است). زیجهائی نیز که پس از آن در عهد اسلام بسته شد (مانند زیج مأمون و زیج عضد الدوله و زیج حاکمی در مصر و زیج ملکشاه و زیج ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی و زیج میرزا الغ بیک گورکان) تماماً بروش همان زیج سابور بن اردشیر است که چنانکه سابقاً گفته شد بزعم ما لقب جندی یا ذوالجنود متعلق باوست.

همین سابور که علاوه بر مجسمه پر هیبت و عظیم او نقشی نیز از او در فارس بر روی یکی از سنگها باقی است و ظفر او را بر والرینوس قیصر روم نشان میدهد پادشاه بسیار مقتدری بوده است و حقیقتاً یک انقلاب بین المللی در دنیا ایجاد نموده است و مهر ختم بردوره (Antiquite) «تفوق یونان و روم» زده و دوره درخشانی را که منتهی بتمدن عهد اسلامی میشود آغاز کرده است.

آن دوره مقارن توحش و همجیت اروپا بود و همچنانکه قاره آفریقا جزء مستعمرات عرب گردید اروپا نیز در آن زمان سر جمع مستعمرات ارامنه بود. فرنگیان از وقایع آن عهد سخت شرمگین هستند و حکمای ایشان در زمان کریخان زند برای آن دوره هزار ساله اصطلاح «قرون وسطی» را وضع نموده اند و سوء احوال خود را در آن روزگار از کشیشان میدانند ولی غافل از آنند که کشیشان آن عهد نسبت به اقوام و طوایف فرنگ تا اندازه ای اهل علم و معرفت بودند. اگرچه در آن زمان کشیشان مغرب زمین در عالم علم بیای همکیشان شرقی خود نرسیدند ولی این قصور از ایشان نبود چه اگر در میان کشیشان ارمنستان اهل علم و دانشمندان لایق پیدا میشد بدان سبب بود که ایشان خوشه چین خرمن معرفت و فرهنگ ایرانیان بودند. در هر صورت توحش اروپائیان از نقص خود ایشان بوده است و این از روی عذر تراشی است که فراماسونهای بهانه جو همجیت «قرون وسطی» را گناه کشیشان میدانند.

باری عظمت شخص سابور و دین دولت او تمام دنیای آن عهد را بهیجان افکند. پایه های هزار و پانصد ساله امپراطوری بر خود بلرزید و کنگره آن دستگاه از هم فروریخت. همچنین بر اثر حملات سابور قلاع عمده روم مانند نصیبین زیر و زبر شد. انطاکیه شهر عمده روم که از بناهای وارتان الکسندر بود با کمال ذلت تسیم گردید. والرینوس قیصر روم در دست سپاهیان سابور باسارت افتاد. القصه دنیای متمدن آنروز از خاور تا باختر سربسر مطیع و خراجگزار شاهنشاه ساسانی شد و اهل آن زمان او را صاحبقران و پیغمبر ذوالقرنین دانستند که مشارق و مغارب عالم را مسخر نموده باشد (۱). حکمای زردشتی بزعم خود و مطابق علم احکام نجوم ایران در ساعدترین ساعات هنگام تحویل آفتاب بیرج حمل تاج شاهنشاهی را بر سر او گذاشتند و مدعی بودند که ملکی را که سابور جندی تأسیس نموده است مدت هزار سال باقی خواهد بود. از غرائب روزگار اینست که مملکت ایران پس از

۱- مولانا ابوالکلام آزاد وزیر دانشمند معارف هند کورش شاهنشاه ایران را «ذوالقرنین» میدانند نه شاپور را، و مقاله مفصل مستدلی که در این باب نوشته است بمری و فارسی نیز ترجمه شده. از وظایف محققین است که این هر دو نظر را بسنجند و بحقیقت نزدیکتر شوند. (مجله یفما)

سقوط یزد کرد بعنوان مملکت و تمدن اسلامی تافته مغول همچنان دوام داشت و اوضاع و احوال آن فی الواقع رشک جهانیان بود و فاصله میان تاجگذاری سابور و حمله مغول تقریباً هزار سال شمسی است . باید دانست که حمله عرب در ایران از آن تحولات عظیمی نیست که در اصطلاح ابو معشر بلخی و قدمای دیگر « طوفان » نامیده میشود و برخلاف آنچه اکثر مردم ایران تصور میکنند تازیان مانند الکسندر و چنگیز خان تمدن و عمران ایران را از بیخ بر نینداخته اند . تحول دینی تغییرات دیگری روی نداده است بلکه تمدن و فرهنگ ساسانی پس از سقوط آن سلسله نیز همچنان در ایران زمین ادامه داشته و حتی بمالک دیگر اسلامی نیز سرایت کرده است و این موضوع را در جای دیگر بیان خواهیم کرد . البته ما معتقد با حکام نجوم نیستیم و آنچه می نگاریم از لحاظ تاریخ و ذکر اعتقاد پیشینیان است که عقیده با حکام نجوم اساس دین و مذهب سکان بنجاب و زردشتیان ساسانی بوده و بر همه اقوام و امم معاصریشان تأثیر نموده و هر کدام از روی عدم احکام نجوم برای خود تاریخی ابداع و اساطیر ملی خود را بتقلید زردشتیان سیستان بصورت تاریخی تنظیم کرده اند که رأس هر یک از قرانهای آن مانند بخشهای دوازده گانه شبانروز در میان مبداء خلقت عالم و روز رستاخیز قرار دارد . ساسانیان در بادی امر بگردار سایر سکان سیستان و بنجاب هر یک از اجزاء دوازده گانه عمر عالم را از مبداء تا معاد یا نصد سال شمسی و مجموعاً عمر عالم را شش هزار سال میدانستند . ولی بتدریج در این شمار تغییراتی حاصل شد و پس از یزدگرد ائیم مدت هر یک از قرانهای اعظم را از پانصد سال بهزار سال رسانیدند و از روی آن حساب عمر عالم نیز بالطبع از شش هزار سال بدوازده هزار سال رسید . نصاری و یهود نیز که از جمله امم آن عهد بودند مطابق تعلیمات منجمان ساسانی عمر عالم را شش هزار سال و هر قرن از قرانهای بزرگ را پانصد سال میدانستند و بنا بر معتقدات ایشان صاحبقران یا ذوالقرنین یا بعبارت دیگر مهدی یا مسیح (یعنی حمل و قوچ که پیشرو رمه باشد) بایستی در آغاز قرن نهم از قرانهای بزرگ (پانصد ساله) ظهور نماید و در رأس هر یک از قرانهای ماقبل ظهور پیغمبران و صاحبقرانی را خیر داده بودند .

میدانیم که ترسایان بنا بر روایت کتاب مقدس شان در باره عهد قدیم (قسمت معروف به تورات آن کتاب) بتقلید جهودان بخلقت عالم و آدم و طوفان نوح و ظهور ابراهیم و ظهور موسی و بنیاد صهیون (هیکل اول بتوسط داود و سلیمان) و هیکل ثانی و غیره اعتقاد دارند و میان هر یک از این « وقایع » نیز یک قرن بزرگ یا دور پانصد ساله ایرا قائلند بدین ترتیب که بنیاد هیکل ثانی را پانصد سال قبل از زایجه مسیح و بنیاد هیکل اول (صهیون سلیمان) را هزار سال و زایجه موسی را هزار و پانصد (سه دور) و زایجه ابراهیم را دو هزار سال و طوفان نوح را سه هزار سال (شش دور) و بالاخره خلقت عالم را چهار هزار سال یعنی هشت دور قبل از زایجه و طالع « مسیح » میدانند و این خود عقیده ترسایان قدیم و ملکاکیان است و از کلیه کتب کشیشان پیدا است . بطور کلی اساس تمام این تحقیقات دانستن ساعت ولادت و باصطلاح زایجه مسیح است و ما در باره ترتیب و تهیه زایجه مسیح بتوسط نصاری ذیلا شرحی خواهیم نگاشت ولی پیش از آن مبحث باید از جهودان سخنی چند گفت ؛ امسال که ۱۹۰۱ میلادی است بحساب ملکاکیان ۵۹۰۱ سال از مبداء خلقت عالم گذشته است ولیکن بحساب جهودان سال بر ۵۷۱۱ است یعنی مطابق سنت ایشان ۵۷۱۱ از مبداء خلقت عالم میگردد . بنا بر این مابین حساب کثشت ملکاکیان و کثشت کلیمیان دوست و چهل سال تفاوت موجود است ؛ و چون میدانیم که هر یک از این دو امت مطابق دین و سنت خود خلقت عالم را در چهار هزار سال قبل از ظهور مسیح و صاحبقران خود میدانند و معتقدند که آن مسیح منجی ایشان بوده یعنی تشکیل

دولت و سلطنت آن قوم را خبر داده است ، پس لازم می‌آید که در سال ششمی ۲۴۰ بعد از مبداء مسیح ملکائیان اتفاق بزرگی در عالم افتاده باشد که یهودیان آنرا مبشر تأسیس يك دولت یهودی فرض کرده باشند و معبد دوم خود را پانصد سال پیش از آن و معبد اول (سلیمان) را هزار سال پیش از آن و بالاخره خلقت عالم را چهار هزار سال مقدم بر آن واقعه وضع کرده باشند .

بنظر ما این حادثه مهم جز واقعه جلوس و طالع تاجگذاری سابور بن اردشیر فاتح روم و رومیان نتواند بود و در این مورد قضیه ازدو حال بیرون نیست ؛ یا اینست که یهودیان مخترع تورات کنونی و واضع تاریخ « قدیم » قوم یهود سابور منبوره را مسیح دانسته‌اند و یا اینکه یکی از کسان او را منجی و مؤسس دولت یهودی می‌پندارند . ولیکن ظن قوی بر آنست که همان شخص سابور را بجای مسیح گرفته باشند زیرا که او پس از فتح انطاکیه و اسیر کردن الریانوس قیصر روم یهودیان را وعده تشکیل يك دولت یهودی داده بود .

ترسایان قدیم یا ملکائیان نیز تاریخ خود را بهوای همان طالع سابور جندی ایجاد کرده اند بدلیل آنکه بزعم ترسایان یکنفر کشیش ارمنی مقیم ایتالیا موسوم به دنسیوس کوچک در زمان خسرو انوشیروان یعنی تقریباً پانصد سال بعد از واقعه « میلاد » زایجه مسیح ترسایان را معلوم نمود . (در آن عهد خود « پاپ » هم از قوم ارمنی موسوم به « اورمزد » بوده است) . مازایجه مسیح را از کتاب القرانات و تحاویل سنی العالم ابوعلی احمد بن عبدالجلیل السجری استخراج کرده ذیلامی نگاریم ؛

طالع	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهرة	عطارد	رأس
سرطان	حمل	ثور	قوس	اسد	ثور	حمل	حمل	حمل

۱۹ درجه صفر درجه ۲۲ درجه ۱۶ درجه ۲ درجه ۲۱ درجه ۱۴ درجه ۲۵ درجه ۲۵ درجه ۱۸ دقیقه صفر دقیقه ۴ دقیقه ۲۵ دقیقه ۳۱ دقیقه ۲۲ دقیقه صفر دقیقه ۱۵ دقیقه ۱۵ دقیقه
و این زایجه نیمشب یلداست که در ازترین شهای زمستان و آغاز عیدی است از عیدهای زردشتی موسوم به « نیمخ » و آن در لغت خوارزمیان بمعنی نیمشب است .

برخی از علمای فرنگ پندارند که دنسیوس زایجه مسیح را از روی فهرست کسوفات تألیف فلگون Phlegon منجم اسکندرانی معلوم گردانیده است و از قرار معلوم در آن فهرست مسطور بوده است که در آن زمان در مملکت شام کیسوف شمس اتفاق افتاده است پس دنسیوس آنرا از معجزات پنداشته و علامت میلاد عیسی دانسته است ولی همان رای را بسیار سست و بی اساس می‌پنداریم مخصوصاً اینکه کتاب فهرست کسوفات اگر هم واقعا وجود داشته امروزه نسخه آن در دست نیست ؛ ولی درباره زایجه مسیح رای معتبر اینست که ذیلامی نگاریم ؛

گفتیم که در میان زایجه « مسیح » ترسایان ملکائی که بعدها در عهد جنگهای صلیبی مبداء تاریخ فرنگیان شد و طالع سابور ذوالجنود دو بیست و چهل سال شمس فاصله است و باید اذعان داشت که این دو بیست و چهل سال بصادف محض نیست بلکه مبتنی بر حساب نجوم قدیم است .

در مقاله‌ای که یارسال آقای دکتر مظاهری در شهر آمستردام بکونگره تاریخ علوم مغربه نمود چنین میگفت ؛ همچنانکه ما برای مقیاس شبانروز سه واحد (ساعت و دقیقه و ثانیه) داریم که بدور صفت ساعت میگردد سکان سیستان باستان نیز که قدیمترین زردشتیان بودند برای مقیاس زمان عالم از مبداء تا مامد سه واحد یادور داشته اند و آن سه واحد درست همان بوده است که هنوز هم در میان چینیان متداول است ؛ اول دور کوچک (در مقابل ثانیه) و آن عبارت از دوازده سال است - دوم دور متوسط (نظیر دقیقه) و آن شصت سال است - سه دیگر دور بزرگ (در برابر ساعت) و آن پانصد سال است .

مظاهری به ثبوت رسانید که علمای فرنک در ادراک معنی ۲۴۰ سال تفاوت که بیرونی در «تحقیق ماللهند» میان سگک گال (مبداء سگان سجستان یعنی سلسله دستان و رستم) و گیت کال (مبداء گیتها که سلسله ای از مهاراجگان هند معاصر ساسانیان بودند) آورده است با شتابه اقتادمانند و حق با منجمان و حکمای جنوب هند است که فرض از این تفاوت را چهاربار دور ستینی میدانند. در زایجه هائی که از سگان پنجاب در کتیبه ها بیادگار مانده است بخوبی میتوان دید که ایشان مرتباً دورستینی را استعمال نموده اند. پس دور ستینی همچنانکه معمول چینیان و اقوام مرکزی آسیا بوده در میان سگان نیز رواج داشته است و در واقع حاصل ضرب دوازده سال (دوره ساده حیوانات دوازده گانه) است در عدد بیست. بنابراین عقیده آقای شنکر دیکشیت (Shankar-Dikshit) منجم و عالم هندی درست تر از رای آقای جرزفر گوسون (James Fergusson) و سایر علمای فرنک است که بتصور ایشان دور ستینی مطلق وجود ندارد و مقصود از آن ضرب عددی است در دور سیاره مشتری از برج حمل تا برج حمل آینده که قریب دوازده سال باشد.

بگمان ما توجه این تفاوت دو بیست و چهل سال میان زایجه سابور بن اردشیر که مبداء واقعی تاریخ جهودان شد و زایجه صاحبقران و مسیح ترسایان که دنیسیوس کوچک راهب ارمنی در عهد خسرو انوشیروان وضع نموده است در حقیقت بیست بار دور اثنا عشری است و درست مانند تفاوت میان مبداء سگان (سگک کال) و مبداء کیتان (گیت کال) است که ابوریحان بیرونی در تحقیق ماللهند آورده است.

دیگر امروزه از روی اسناد و دلایل درست و متقن شایب رسیده است که ساسانیان شعبه و عشیره ای از عشایر سگان سجستان و زمین داور و بنابراین بنی اعمام سگان پنجاب یعنی آل رستم و دستان بودند و همان عادات ایشان را داشتند و تا زمان یزدگرد ائیم میان سگان ایران (ساسانیان) و سگان پنجاب (خاندان رستم زال) روابط سیاسی و غیره برقرار بوده است و شک نیست که سال شماری ایشان نیز تفاوت و تمایزی از هم نداشته است. همچنین ظن مقرون بیقین ما بر آنست که همچنانکه جهودان طالع سابور بن اردشیر را مبداء واقعی قرار داده و تاریخ خود را از روی آن ساخته و پرداخته اند ترسایان قدیم یعنی اشکانیان ازمنستان نیز که اصلاً شعبه دیگری از سگان ماوراءالنهر و خوارزم قدیم بودند مبداء دیگری از مبادی سگان را تاریخ میلاد مسیحا و صاحبقران ترسائی دانسته اند. ناگفته نماند که کلیه سنواتی را که جهودان در تورات مجموع (که امروز در دست است) و تاریخ یهودی آورده اند موهوم و مبتنی بر احکام نجوم است. فی الجمله بعقیده مامیان مبداء ۳ میلاد «ترسایان و سگک گال یعنی مبداء سگان هند قرابتی هست.

در کتاب مهابهارت هندو که در زمان اکبرشاه پادشاه گورگانی هند بفارسی ترجمه شده از مسیح و صاحبقرانی سخن میرود که نام او کرشن (بسکون اول و کسر نانی و سکون ثالث و رابع) است و او پادشاه یادوان و دارالملک او در شهر دیورک بوده است و میان داستان این کرشن و داستان حضرت عیسی که در انجیل مسطور است شباهت بسیاری مشاهده میشود. البته کشیشان نصرانی مدعی هستند که آن حکایت همان حکایت عیسی است که به هندوستان رسیده است ولی محققان هنوز در تردیدند که آیا داستان کرشن از داستان عیسی گرفته شده و یا حکایت عیسی از حکایت کرشن اقتباس گشته است؟ ولی ما گمان داریم که مبنای هر دو داستان را باید در تاریخ و داستانهای ملی سگان پنجاب جست و حق آنست که کرشن و عیسی در اصل یکی بیش نیست. چنانکه ترسایان نیز عیسی را «گریست»

خوانند و « کریشت » ماه و جاغ سجستان (آتارالباقیه) نیز همان است که بمعنی خروس (تخاقوی) باشد. این همه جز که نام همان گرشاسب نیست که در آوستا و تواریخ ایران قدیم مذکور است و هم او در آوستا ملقب به سام و نریمان (سیهفام و مرد جنگی) است .

این گرشاسب شخص موهوم و افسانه‌ای نیست بلکه واقعا وجود داشته است و مانند سایر پادشاهان سجستان قدیم از او نیز مسکوکاتی در سیستان و زمین داور و پنجاب پیدا شده است و لقب او چه در آوستا و چه در مسکوکات گدور (پروزن سرور) است و این لفظ گدور همانست که در شاهنامه‌ها بصورت کدیور در آمده است . محتاج تذکار نیست که بنابراینون زبان دری دال آن کلمه در اصل ذال معجه و تلفظ صحیح آن گدور است . در روی سکه های مکشوف در قسمتی که بخط کشرتری Kharoshtri است گدور بر وزن بتگر خوانده میشود اما در قسمت دیگر که بخط یونانی و اراست گدفر باید خواند (بهمان وزن ولی بافای یونانی بجای او و هندی) .

فرنگیان گویند که این گدفر همان شاه موبد است که از مشارق به بیت لحم آمد و او منجم بود و از روی ستاره‌های آسمان « میلاد » مسیحا را خبر داد . این پادشاه را در لفظ یونانی انجیل گاسپار Gaspar خوانند و اصل حکایت او در دو کتاب مذکور است یکی در انجیل یوحنا که در عهد سابور ذوالا کتاف تألیف شده است و دیگری در کتاب « تاریخ کشیشان » ماراوسیوس قیصرانی ارمنی مورخ قسطنطین که از این پیش نامی از او برده ایم و او نیز معاصر سابور ذوالا کتاف است و در آنجا مینویسد که وقتی که مارمشی مبلغ بهند (سجستان) رفت شنید که در عهد « میلاد » و زمان مسیحا مارطوماس یا مارثوماس حواری حضرت عیسی اهل آن دیار را تبلیغ نموده است .

حقیقت امر اینست که این طوماس یا طوماس نام دیگری اشتباه شده است که وی از حواریون مانی بوده و از طرف او برای تبلیغ بسجستان رفته . از آنجائیکه تاریخ اوسیوس مدتها بعد از مانی نوشته شده است بعید نیست که مارطوماس حواری مانی را از جمله حواریون عیسی بشمار آورده باشند. ولی این حکایت را اشکانیان ارمن پس از آنکه بدین ترسانی گرویدند بدین صورت تحریف نمودند و آن در اصل همان حکایت ثوماسب یا جاماسب معروف وزیر گرشاسب است که هم از بستگان او بود و هنوز هم بصورت داستان شیرین و شاعرانه « جلعاد و سیماس » در بعض نسخه‌های قدیم الف لیلة و لیل و چند کتب سریانی باقی است و بروایت مسعودی مورخ معروف در مروج الذهب آن حکایت از پهلوی ترجمه شده است ، و این همان کتاب است که استاد بزرگوار مامرحوم ملک الشعراء بهار در مجلد اول سبک شناسی در هویت آن حیران مانده است . میتوان گفت که جلعاد تحریف کلمه گدوار است برای آنکه در کتاب خط کوفی آن هر دو نظیر هم است و در قرائت باهم مشتبه تواند شد و سیماس یا سیماس وزیر او نیز همان جاماسب حکیم یا ثوماس و یا ناماس است . حتی دو شخص کتاب جاماسی نیز که فعلا نسخه آن موجود است همین دونه هستند . در کتاب جاماسی . جاماسب و گرشاسب که بگشتاسب نیز تحریف شده است هر دو زردشتینند ، لیکن در کتاب سریانی سیماس و جلعاد بکسوت کلدانی و نصرانی در آمده اند و عجب اینست که کلیمیان نیز ایشان را بصورت سلیمان و آصف بر خیا در آورده و وزیر و پادشاه خود قلمداد کرده اند و مدعی هستند که ایشان در صهیون بوده‌اند و هیکل اول را نیز ایشان ساخته اند . از این رو بهیچوجه جای تعجب نیست که چنین اشخاص مهی را هندوان نیز هندو گردانیده و در کتاب مهابهارت که کتاب دینی ایشان است (مانند اناجیل نصاری و تورات یهود) داخل نموده باشند .